



آیا آمریکا در حال تسلیم شدن به تروریزم (طالبانیم) است؟

امریکا در نقش دلال مظلمه!

اظهارات اخیر جو بایدن، معاون رئیس جمهوری ایالات متحده امریکا مبنی بر اینکه طالبان دشمن ایالات متحده نیستند و خوشنودی و رضایت کرسی از بیانات بایدن، و اینک منتشر شدن اعلامیه اخیر گروه طالبان که در حقیقت تائید گفتگوهای میان طالبان و آمریکا از سوی آن گروه است به نحوی خبر از این میدهد که قضایای افغانستان رخ دیگری می گیرد و وارد مرحله جدیدی میشود.



از نظرنگارنده امریکا با دادن امتیاز داشتن نمایندگی سیاسی در خارج از کشور برای گروه

طالبان، عملاً مشروعیت نیم بند رژیم کرسی را به برادر کور او منتقل ساخت. براساس خبرمنتشره در ادامه اعلامیه طالبان، امریکا در برخورد با طالبان رویه اتخاذ نموده است که در روند مذاکراتش با آن گروه دولت ساخت خودش در کابل را دور زده و کنار گذاشته و مستقیماً به سراغ مخالفین آن رفته است. یعنی درست برعکس همان کاری که در ظاهر امر آنرا مربوط به دولت فعلی و منوط به رضایت آن میدانست و این نوع عملکرد ضمن اینکه میتواند بیانگر بی اعتمادی عمیق مقامات کاخ سفید بر ارگ نشینان کابل باشد، در حقیقت خلع مشروعیت سیاسی نظام کرسی است؛ مشروعیتی که از قبل نیز بسیار به مشکل در محدوده پایتخت معتبر بود.

بخشی از اعلامیه منتسب به طالبان که طی آن به مذاکرات مستقیم میان این گروه و مقامات امریکا اعتراف شده است اشاره به همین "عدم مشروعیت" دولت ساخت امریکای کابل دارد: "در مورد قضیه فعلی کشور که ده سال قبل به وجود آمده است و در آن دو طرف اساسی سهیم هستند که یک طرف آن امارت اسلامی افغانستان و طرف دیگر ایالت متحده امریکا و متحدین خارجی آن می باشند."

طالبان در همین سطور "طرف"ی را که با آن مواجهه می کنند امریکا را معرفی می نمایند و به اینگونه نه تنها دولت کابل را ساختار نمایشی و بی صلاحیت جلوه میدهند که میخواهند بخواننده اعلامیه خویش بگویند که "ما خارجی ستیزیم! جنگ ما با خارجی هاست نه با دولت و دولتمردان داخلی و "برادران" ما! و اصلاً در کشور دولتی که به مردم افغانستان مربوط باشد نداریم! بناً ما (طالبان) نیازی به گفتگو و مذاکره با "دست نشاندگان" امریکایی ها نمی بینیم، بلکه مذاکره مستقیم با صاحبان "دولت" کابل را ترجیح میدهم و کار ساز میدانیم."

اما همه اینها تحولات چندان پیش بینی نشده هم نیستند. در ده سال گذشته از شخص رئیس جمهور و اطرافیان قدرتمند او در درون ساختار نظم و قانون ستیز و تعداد بسیاری هم در بیرون آن برای رسیدن به این مرحله تلاش شباروزی کردند.

تلاش برای باورمند ساختن امریکا به توهم شکست ناپذیری طالبان و فراهم ساختن زمینه برگشت آبرومندانۀ جنایتکاران طالبی به قدرت سیاسی تنها امر مهم و اولویت کاری ارگ نشینان در ده سال گذشته بود که اینک به ثمر میرسد.

آنچه در صحنه سیاسی افغانستان در حال شکل گرفتن است در اصل همانا "بهم پیوستن دو سر طیف افراطی" قبیله است که گروهی با نکتایی و ظاهر آراسته مدیریت سیاسی کشور را قبضه کرده اند و تعدادی هم با دستار و ریش و پشم نقش مخالفین آنها را بازی می کنند در حالیکه اینها همان نیروی نظامی حامی مدیران سیاسی اند.

اگر از منظر قوانین و قاعده های تعریف شده سیاسی به نحوه عملکرد امریکا در مذاکره با طالبان و دادن اجازه داشتن نمایندگی سیاسی به آنها، نگاه کنیم نتیجه این میشود که در اثر این تعامل طالبان یک شبه از گروهی مسلح که به مثابه دهشت افگنان و جنگ افروزان در جهان شهرت داشتند و نام رهبر آن شامل فهرست سیاه ملل متحد و شورای امنیت وابسته به آن سازمان است (بود) و سازمان سیا برای سرش چند میلیون دالر نرخ گذاشته بود، به مرتبه یک سازمان سیاسی - نظامی ارتقا داده شدند و این دستاورد بزرگیست برای طالبان و لابی هایشان که از افغانستان تا امریکا و اروپا برای تغییر اراده و نظر امریکا و هم پیمانانش در مورد طالبان کار کردند.

تعبیر کنار گذاشتن رژیم کابل و مذاکره و تفاهم به نیابت از دولت افغانستان، با طالبان توسط امریکایی ها با وجود علاقمندی طرف دولت به اشتراک در قدرت سیاسی با برادران طالبی شان همچنانکه برای ارگ نشیان خجالت آور است برای مردم مایوس کننده و عصبانیت برانگیز است.

در ده سال گذشته یکی از شعارهای امریکا که با سر دادن آن حضورش در کشور را توجیه می نمود همانا تقویت دولت افغانستان و حمایت از حکومت داری خوب و نهاد های دموکراتیک بوده است، حالانکه عمل برخلاف این گفته های قبلی امریکایی ها اعتبار و حیثیت نابود شده رژیم کابل را به حوض خاک سیاه فرو غلتانید و نه تنها این که به قانون اساسی، مجلس ملی و در نتیجه به رای، نظر و خواسته های همیشه ناشنیده مانده مردم کشور بی اعتنایی و بی حرمتی ژرف روا داشته شده است.

حقا که مقامات کاخ سفید، درست بر اساس همان گفته که "امریکا دوست و دشمن دائمی ندارد" عمل کردند و می کنند ورنه اگر طالبان دشمن امریکا نبودند چه نیازی به حضور ده ساله ی آنها در کشور ما بود و چرا تشخیص این مساله که آیا طالبان دوست امریکا اند یا دشمن آن ده سال وقت و میلیارد ها هزینه و هزاران هزار قربانی نیاز داشت؟ معیار تعیین دوستی و دشمنی امریکا آیا چه هست؟

معامله اینگونه وقیحانه با طالبان که در دهشت افگنی آنان هیچ شک و شبهه باقی نمانده است، مفهوم و تعبیر دیگری نمیتواند داشته باشد جز اینکه امریکا با اینکارش از پی "دولتی" کردن تروریزم در کشور ماست. زیرا برگرداندن آن گروه منفور و خونریز اگر نشانه تسلیم شدن ابرقدرت جهان که خودش را به عنوان حامی دموکراسی در جهان معرفی می کند، نیست پس چه میتواند باشد؟ کدام منطق سالم میتواند باور کند که برگرداندن طالبان به قدرت سیاسی با حمایت و تلاش برای گسترش دموکراسی شباهت دارد و چه کسی از میان مردم جامعه رنج دیده ما که هنوز زخم تن شلاق خوردگان از دست طالبان در بدن اعضاء آن تازه است میتواند بپذیرد که با طالبان میتوان به دموکراسی و جامعه دموکراتیک رسید؟

مقامات کاخ سفید و اداره سازمان سیا خوب میدانند که برگشتن طالبان به قدرت سیاسی در عدم موجودیت یک میکانیزم کارآمد و شفاف که پیش زمینه ها، پیش شرط ها و تضمین های لازم برای بقاء صلح را فراهم کند همانا دولتی ساختن تروریزم است و در نتیجه باید منتظر بود در دولت پسا کرسی، یا هم دولت اشتراکی کر و کور؛ کشت خشخاش و تولید، توريد و صدور مواد مخدر قانونی شود و پایگاه های دائمی امریکا در افغانستان هم برای حمایت از این ساختار مستقر گردد تا برعوايد و گردش پول حاصل از تجارت پرسود مواد مخدر نظارت داشته باشد. شاید مقامات تصمیم گیرنده کاخ سفید و سازمان سیا، با توجه به اوضاع جهان و مشکلات دامنگیر امریکا در کشور های عربی، تصمیم دارند با برگرداندن طالبان به قدرت سیاسی از نیروی نظامی خشن آنها در عوض نیرو های خسته و روحیه باخته خود شان برای مرعوب ساختن حریفان سرکش موجود در منطقه استفاده برند. به همان اندازه که رسیدن به صلح و آزادی مهم است راه های رسیدن به این موهبت ها هم اهمیت دارند و باید مورد توجه باشند.

دیگر چه قربانی ی باید پرداخت تا روشن شود که طالبان کیها هستند و ماهیت و هدف آنها چیست؟ امریکا و عروسک های خیمه ی شب بازی در رژیم کابل که روزانه صد بار قربان و صدقه "برادران" جنایتکار خویش میروند، باید بدانند که حاتم بخشی های آنها به طالبان در حقیقت بی حرمتی به همه آن خون های پاکست

که در راه مبارزه علیه این گروه مزدور و خشن، ریخته شده و پا گذاشتن بر گلوی پراز بغض آن مادرانی که فرزندان دلبندشان را در حملات ناجوانمردانه " خود مرداری " طالبانی از دست داده اند و میدهند.

از یکسو گریبان دریدن برای " حقوق بشر " و از دیگر طرف بزرگترین گروه ناقض حقوق بشر را یک شبه به رسمیت شناختن و تروریزم را جای اپوزیسیون سیاسی نشانیدن، کاریست که تنها از امریکا بر می آید و مرابیاد حرف تاریخی " علیجا عزت بیگوچ " رئیس جمهور بوسینا که در مصاحبه گفته بود: " غرب به کمک هیچ کس، جز غالبان و پیروزمندان نمی شتابد، و باید مظلومان و ستمدیدگان، خود همدیگر شان را کمک کنند و از ارزش ها و حقوق خود به دفاع برخیزند! " می اندازد.

آری؛ شاید وقت آنست که مردم مظلوم و ستم دیده ما بار دیگر قد علم کنند و جلو توطئه ننگین امریکا را در معامله با طالبان بگیرند. هنوز فرصت باقیست و میتوان با توسل به روش های مسالمت آمیز نافرمانی های مدنی و توسل به قانون اساسی نگذاشت خواب های آشفته قبیله سالاران مزدور و باداران امریکایی آنها جامه عمل پوشد. در غیر آن برگشت طالبان به قدرت سیاسی آنهم با رضایت " دلالان مظلومه " ی امریکایی و افغانی که نه مروت دارند و نه معرفت، همانگونه که اشاره رفت قانونی شدن خشونت و اختناق و زندان و تبعیض و تبعید است و تسلیم شدن به ظلم روشمند.

و تسلیم شدن به ظلم همانگونه که در آموزه های دینی ما پسندیده نیست؛ در هیچ فرهنگ انسانی هم جا ندارد. عرایضم را با آوردن برگردان ضرب المثل انگلیسی زیبایی پایان میبرم و آن اینکه: " بپا خیزید و باز بپا خیزید تا آنگاه که گوسفندان به شیران مبدل شوند. "

احمد بهارچوپان

5/1/2012